

اصل و منشاء ایل قاجار

ایل قاجار یکی از هفت ایلی بود که در رسیدن خاندان صفوی به تاج و تخت نقش بزرگی ایفا کرد و هم از این رهگذر بدرون حیات سیاسی ایران راه یافت .

درباره اصل و منشاء ایل قاجار اختلاف نظرهای فاحشی وجود دارد که بیشتر ناشی از تاریخ سازی مورخین چاپلوس و دروغ پرداز خاندان قاجار است . آنگونه که پیداست قاجارها بدلایلی خود را منسوب به تیمور میدانستند و این شاید از آنروست که تیمور لنگ آنرا از شام بایران آورد و در آذربایجان اسکان داد . چنانکه بسا جایها در رستم – التواریخ از آقا محمد خان بنام " محمد شاه قاجار تیموری " نام برده شده است و بگمان ما این نخستین جایگاهی است که در آن چنین ادعایی شده است ^۱ .

افزون بر آن در کتب مورخین قاجار ، نیای قاجاریان را " قاجارنویان بن سرتاق نویان بن نویان بن جلایرین پزون تکین " مغولی دانسته اند . یعنی آنکه ؛ آنان از نژاد زرد بوده اند لیکن چنین مینماید که مورخین قاجار به تشویق پادشاهان این خاندان که میخواستند خود را از نژاد کشور گشایان نشان دهند دست باین جعل آشکار تاریخی زده اند . بر اساس نوشته این مورخین " سرتاق نویان " که ریاست ایل قاجار در دست او بود به همراهی هولاکو از مغولستان بسوی غرب حرکت کرد و پس از مرگش در ۶۹۴ هـ . ق پسرش " قاجار نویان بجان شینی پدر رسید .

همین مورخین بر آنند که در قرن هشتم ، تیره ای از ایل قاجار در ایران سلسله جلایریان را برپا کردند و دیگران بشام رفتند . تا اینکه سرانجام امیر تیمور در یکی از لشکرکشیهای خود آنرا بایران باز آورد و در آذربایجان مستقر ساخت ^۲ .

۱ – نسخه ای که از رستم التواریخ در کتابخانه ملک موجود است ، از روی فراهم آورده ی مؤلف این کتاب در سال ۱۱۹۹ هجری استنساخ شده است . در نسخه ی تجدید نظر شده آن نیز که به سال ۱۲۵۱ به پایان رسیده نیز چنین است .

۲ – برای کسب آگاهیهای بیشتر در این باره ، رجوع شود به تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر ، تألیف سعید نفیسی . جلد اول .

آشکارا پیداست که این فعل و انفعالات که مورخین قاجار آنها را حقایق مسلمی میدانند از پایه نادرست است. چنانچه قاجاریان از زرد پوستان شرق یا مرکز آسیا بودند میبایست خصوصیات نژادی خود را حفظ کرده باشند. زیرا که در میان قبایل ازدواجها بیشتر در محدوده همان قبایل انجام میگردد و یا حداقل رهبران قبایل سعی بر آن داشتند که اصالت نژادی خویش را حفظ کنند و این مسئله که ما در رهبر یا بزرگ قوم باید از نژاد قبيله باشد، در میان چادرتشینان اهمیت بسیار داشت. لیکن چنانکه در مورد سرکشان و شاهان نخست قاجار می بینیم آنان فاقد برخی از خصوصیات بارز نژاد زردند فی المثل کم ریشی از خصوصیات این نژاد است و پر ریشی از ویژگیهای نژاد آریایی. اما قاجاریان چنان چهره های پرریشی داشتند که هر گونه نزدیکی آنان با اقوام مغولی غیر ممکن بنظر میرسد. چنانکه میدانیم، فتحعلیشاه ریشی داشت که آنرا از مواهب الهی میدانستند.

دیگر از دلایلی که در زرد پوست بودن این تیره تردید باید کرد، آنست که زبان قاجاریان ترکی غربی است و میدانیم که ترکان غربی چون خزرها، بلغارها، افشارها، و بیاتها و دیگران همه از نژاد آریایی بوده اند و زبان ترکان شرقی که از نژاد زردند با زبان ترکان غربی تفاوت فاحش دارد.

استاد سعید نفیسی در کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر^۱ پس از بدست دادن دلایل بسیار نتیجه میگیرد که:

- ۱- قاجارها مغول نبوده اند بلکه ترک بوده اند.
- ۲- ترکان و سلجوقی نبوده اند بلکه از ترکان غربی و خویشاوند نزدیک خزرها و قباچقاها و بلغارها و بچناکها بوده اند.
- ۳- نژادشان بطایفه سالور میرسیده است که از همین طوایف ماوراء قفقاز بوده اند.
- ۴- در حدود قرن هشتم با سایر طوایف ترک ماوراء قفقاز از آن سرزمین هجرت کرده اند.
- ۵- نخست بشام رفته و پس از مدتی از آنجا بایران آمده اند.
- ۶- مغولان آنها را بایران نیاورده اند بلکه نزدیک دویست سال پس از آمدن مغول از شام بایران آمده اند.
- ۷- زبانشان ترکی غربی است.
- ۸- صفویه آنها را از آذربایجان بمازندران و گرگان و مرکز ایران برده اند.
- ۹- با افشارها و بیاتها و بایندرها بسیار نزدیک بوده و حتی شریک سرنوشت و شاید

همسفر ایشان بوده‌اند .

سرنوشت قاجار در ایران :

قاجارها از همان ابتدای ورود به آذربایجان بعلت دلیری و هوشیاری خود مورد توجه حکام گردنکش آن سامان گردیدند و بزودی در دستگاه خاندان آق قویونلو که همانند آنان از ترکان غربی بودند جایی برای خود باز کردند . ازدواج حلیمه دختر آوزون حسن پادشاه آق قویونلو با حیدر که بزرگ خاندان تازه قدرت یافته صفوی بود ، بین دو نیروی در حال پیشرفت صفوی و قاجاری پیوندی پدید آورد . آنگونه که چون شمره این ازدواج شاه اسمعیل سرکشی آغاز کرد و پادشاهی خواست قاجاریان او را یاری کردند و از نیروهای حامی او گردیدند .

بدینگونه قاجاریان رهگشای صفویان گردیدند ، تا بنوبه خود سرنوشت ملتی را بدست گیرند . با اینهمه قاجاریان بعلت تیز هوشی پادشاهان صفوی و نیز موج تازه‌ای از احساسات میهنی که چون ستونی این خاندان بزرگ را حمایت میکرد مجبور بودند با حرکات آهسته و کند به پیشروی ادامه دهند . تا شاید روزی عروس هزار داماد تاریخ سرزمین ما آغوش پر برکت خود را بروی آنها بگشاید .

قاجاریان در دستگاه پادشاهان صفوی قرب و عزتی یافتند و بدین ترتیب با چگونگی اداره امور مملکتی آشنا شدند و راه و چاه را شناختند . اما شاه عباس بزرگ از قدرت روز افزون قاجاریان هراسان شد و برای جلوگیری از خطرات احتمالی قدرت نمایی آنان ، گروهی از قاجاریان را به گنجه ، گروهی را به مرو و گروهی را به استرآباد فرستاد تا علاوه بر آنکه از قدرتشان بکاهد ، سد استواری در برابر قبایل مهاجم زرد پوست بر پا سازد و هر دو خطر را مرتفع نماید .

این رویداد گر چه موقتا " مایه تضعیف قاجاریان شد ، اما هرگز نتوانست راه نفوذ بتاریخ ایران را بروی آنها ببندد . بار دیگر قاجاریان در دستگاه صفوی نفوذ کردند . و بار دیگر نیروهای پراکنده خود را گرد آوردند و بسوی هدفی که هنوز چندان روشن نبود ره نوردیدند .

از میان سه گروه قاجاریان ، آنانکه در پیرامون گنجه حکم میراندند مردمی تابع حکومت مرکزی بودند و در دستگاه صفوی مقامهای والایی را کسب کردند . اما همین مطیع بودن آنها را از نظر توان تاریخ سازی عقیم کرد . از آنهایی که به مرو رفته بودند اثری در دست نیست . لیکن گروه سوم که به استرآباد و گرگان رفته بودند تا جلوگیری سبیل ترکمنان راهزن شوند با اینکه در آغاز از قدرت سخت دور افتاده بودند اما سرانجام در صحنه مناقشات بازیگر ماهری شدند و سرانجام تاج و تخت شاهی را از آن خود ساختند .

قاجاریان در دشت گرگان خود به دو گروه تقسیم شدند . اشاقه باش و یوخاری باش ، یوخاری باشیان بیشتر افرادی مطیع بودند که بنان پارهای که از حکومت مرکزی میرسید قانع بودند و چپاولی هم که با طرف منطقه تحت تسلط خود میکردند سیرشان میکرد . بر عکس اشاقه باشیان بطور کلی مردمانی پیکارگر و محیل بودند . افزون جوشیهائی داشتند و از همان آغاز در کشمکشهایی که با یوخاری باشیان پیدا کردند هوس سروری در دل پروراندند که بگواهی تاریخ شایسته آن نیز بودند .

بدینگونه می بینیم که بقول محمد هاشم آصف ، مولف رستم التواریخ " چهار دهنه ایران " را قاجاریان در اختیار گرفتند و آنهاکه در استرآباد سکنی داشتند نه تنها در جنگ با راهزنان ترکمن آبدیده گشتند ، بلکه اندک اندک با ایجاد روابط حسنه با آنها دشمنان شان را ، بصورت حامیان خود در آوردند که این گویای کاردانی رهبران قاجار است . زیرا که از این پس سرداران قاجار نگاههای هراسان خود را از آنسوی مرزهای شمالی ایران برگرفتند و با دیدگانی آرزومند تحولات سیاسی و نظامی درون ایران را زیر نظر گرفتند .

نخستین کس از قاجاریان که نامی و آوازه ای بهم رساند ، فتحعلی خان قاجار اشاقه باش فرزند شاهقلی خان بود که در مبارک آباد استرآباد میزیست^۱ وی در آغاز با حمله محمدخان ترکمان حاکم استرآباد روبرو شد که خود و دو برادرش فضلعلی بیگ و مهر علی بیگ گرفتار آمدند و بزندان افتادند .

فتحعلی خان چندی بعد از زندان بمیان ترکمانان گریخت . سران دیگر قاجار که میدانستند باید در برابر جاه طلبیهای وی هر گونه آرزوهای بلند پروازانه خود را بدور افکنند برادران او را کشتند و قلعه مبارک آباد را بدست گرفتند .

این رویداد خشم فتحعلی خان را برانگیخت و بیاری ترکمانان بر آن ناخت و کشتندگان برادران و محمدخان ترکمان رقیب سر سخت خود را اسیر کرد و کشت . این بزرگترین پیروزی نظامی زندگانی اش بود زیرا که از این پس میدان را در برابر خود خالی دید و مازندران و استرآباد را از آن خود ساخت . در سال ۱۳۳۵ ه . ق بهنگام یورش افغانها به پایتخت و محاصره آن فتحعلی خان که پیش از این توانسته بود با دربار شاه سلطان حسین روابط صمیمانه ای برقرار سازد بحمايت از پادشاه برخاست و با هزار تن باصفهان حمله برد^۲

۱ - تاریخ ملک آرا ، ورق ۸ ص ۱

۲ - تاریخ ملک آرا ، ورق ۱۱ ص ۱

متأسفانه اطرافیان شاه او را از این سردار بلند پرواز هراسان ساختند و فتحعلی خان چون روی خوش ندید بازگشت و شاه را با افغانها تنها گذاشت .

در هنگام محاصره اصفهان ، شاه سلطان حسین فرزندش طهماسب میرزا را از پایتخت بیرون فرستاد تا قشونی گرد آورد و به پیکار افغانها برود .

طهماسب میرزا پس از سرگردانیهای بسیار که در ایران کشید بمازندران رفت و فتحعلی خان او را پذیرا شد . بیاری فتحعلی خان ، شاه طهماسب نیرویی یافت و به دامغان حمله برد و به پیروزیهایی نائل آمد . لیکن در همین زمان نادر با سپاهیان اندک خود با و پیوست و بزودی از سرداران بزرگ وی شد . آنچه پیداست میان فتحعلی خان قاجار و نادر رقابتهایی پدید آمد و شاید در جریان قتل فتحعلی خان قاجار و برخی از سران این قوم (در حین محاصره مشهد که ملک محمود سیستانی آن را تسخیر کرده بود دستگیر و کشته شدند) نادر بی تقصیر نبوده و با اشاره او این رویداد به وقوع پیوسته باشد .

پس از قتل فتحعلی خان قاجار ، نادر مدتی برای شاه طهماسب شمشیر زد و سرانجام طومار سلطنت خاندان صفوی را برچید و خود بر تخت سلطنت نشست . در این هنگام یکی از فرزندان فتحعلی خان بنام محمد حسن خان در استرآباد و گرگان شورش کرد ولی بزودی سرداران اعزامی نادر شاه او را به میان ترکمانان راندند و از آنجا نیز خان بخت برگشته قاجار ناچار به فرار شد و مدتها سرگردانی کشید . در سال ۱۱۶۰ هـ . ق که نادر شاه کشته شد ، محمد حسن خان قاجار دیگر باره فرصتی یافت و به استرآباد تاخت و آنجا را تسخیر کرد . اما در جنگهای بعدی از عادلشاه برادر زاده نادر شاه ، شکست خورد و فرزندش آقا محمدخان بدست عادلشاه گرفتار شد . این پادشاه خونریز که در قساوت قلب از عمومی خود نیز گوی سبقت ربوده بود ، کودکی پنج شش ساله را مقطوع النسل ساخت و بدینگونه مایه پدید آمدن رگه‌های عجیب و غریبی از نفرت و کینه در روان خان خردسال شد که بعدها تاریخ ایران را سراپا خونین ساخت .

پس از کشته شدن عادلشاه ، آقا محمد خان به پدر خود محمد حسن خان پیوست و همراه او در جنگهای بسیار شرکت کرد تا آنکه سرانجام در سال ۱۱۶۵ کریم خان زند همراه ابوتراب صفوی دختر زاده شاه سلطان حسین که به پادشاهی رسید ه بود به استرآباد حمله برد پس از چندی محاصره با مقاومت روبرو گردید . ابوتراب صفوی خود به محمد حسن خان پیوست و کریم خان زند ناچار از استرآباد و مازندران گریخت . محمد حسن خان پس از فتح گیلان و آذربایجان و اصفهان در سال ۱۱۷۱ کریم خان زند را در شیراز محاصره کرد . محاصره تلافی جویانه مزبور نیز به ناکامی انجامید و خان قاجار بر اثر تفرقه سپاهیان ، ناچار بفرار شد . کریم خان زند موقع را غنیمت شمرده دست

از رقیب دیرینه بر نداشت و خود بتهران آمد و شیخعلیخان زند را بمازندران گسیل داشت . در جنگی که در گرفت محمد حسنخان ، با خیانت سران قاجار یوخاری باش روبرو گردید و بقتل رسید شیخعلی خان با این پیروزی بر استرآباد دست یافت .

آقا محمدخان و حسینقلی خان جهانسوز و تنی چند از دیگر فرزندان محمد حسنخان قاجار از بیم مخالفینی که در استرآباد داشتند ، نیز هجوم شیخعلی خان ، به دشت گرگان گریختند لیکن بر اثر درخواست کریم خان زند و شاید عدم اطمینانی که فرزندان محمد حسن خان نسبت بسران قاجار یوخاری باش در خود حس میکردند بتهران آمدند و مورد استقبال کریم خان زند قرار گرفتند ^۱ . پس از چندی چون در گرگان و استرآباد طاعون بروز کرده بود آقا محمد خان از پادشاه زند خواهش کرد که اجازه دهد وی با استرآباد رفته و برادرانش را نیز با خود بیاورد کریم خان با درخواست او موافقت کرد و خان قاجار با استرآباد رفت . ظاهراً " ورود او با استرآباد مایه هراس حسین خان قاجار یکی از سرکردگان قاجار یوخاری باش که بحکومت استرآباد رسیده بود شد و وی از کریم خان زند درخواست نمود که هر چه زودتر فرزندان محمد حسن خان قاجار را از منطقه استرآباد فراخواند . سرانجام آقا محمد خان ، حسینقلی خان ، رضا قلیخان ، جعفر قلیخان ، علیقلی خان ، عباسقلی خان و مهدی قلیخان بسوی تهران حرکت کردند ولی مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان ، فرزندان دیگر محمد حسن خان قاجار که مادرشان خواهر حسین خان قاجار یوخاری باش ، نماینده کریم خان در استرآباد بود ، با اجازه شهریار زند در استرآباد ماندند . عباسقلیخان در هفت سالگی در گذشت ^۲ و آقا محمد خان ، حسینقلیخان جهانسوز و رضا قلیخان که بزرگتر بودند به شیراز و دیگران که کوچکتر بودند به قزوین تبعید شدند ^۳ .

کریم خان زند با فرزندان محمد حسن خان رفتاری جوانمردانه پیشه کرد و حتی به حسینقلیخان قاجار که کوچکتر از آقا محمد خان بود حکومت دامغان را بخشید . حسینقلیخان پدر فتحعلیشاه که مورخین قاجار بهاس کشت و کشتاری که بپاکرد باو لقب جهانسوز شاه داده اند ، در دامغان سر بشورش برداشت . سپس به استرآباد ناخت و سران قاجار یوخاری باش که در قتل پدرش با سران زند همکاری کرده بودند کشت و پیروزمندانه بدامغان باز گشت . در لشکر کشیهای بعدی بمازندران محمد خان سواد کوهی ، حکمران مازندران را

۱ - تاریخ ملک آراء ورق ۴۱ ، ص ۲

۲ - تاریخ ملک آراء ، ورق ۴۲ ، ص ۲

۳ - همان کتاب ورق ۴۳ ، ص ۱

هم بقتل رساند و همین‌مایه هراس کریم خان زند شد . زیرا که ستونهای اعزامی سپاه دولتی ، پیاپی از او شکست میخوردند با وجود این حسینقلیخان خود در کلاف سر درگمی که رشته بود گرفتار آمد و بوسیله ترکمانان بقتل رسید (سال ۱۹۹ هـ . ق) .

اینجاست که آدمی به شخصیت شگرف کریم خان زند پی میبرد . زیرا این مرد با همه آسپهائی که از خاندان قاجار و بخصوص محمد حسن خان و فرزندش حسینقلیخان دید . نسبت به آقا محمد خان روشی غیر انسانی در پیش گرفت و بگواهی‌های مورخین ، این خان اخته را سخت گرامی داشت و در بسیاری از کارهای مملکتی با او مشورت مینمود .

بدینگونه خاندان قاجار موقتا " تا مرگ کریم خان سکوت را ترجیح دادند و بانتظار آینده‌ای بهتر روز شماری کردند . بعلاوه برای آقا محمد خان سالهای اسارت سالهای آموزش بود . سالهایی که خان قاجار میتواند شاهد کاردانی مردی بزرگ باشد که چرخهای مملکت را با ظرافت بسیار میگرداند . این سالها نه تنها چیزی از او نگرفت بلکه چیزهایی بس بزرگ باو داد .

بقیه از صفحه ۷۱

هم شد و چنان سرد شد که همه درختان انگور و انار و انجیر خشک شد و هم در این سال ناخوشی و با بروز کرد - جمعی کثیر را هلاک ساخت از آن جمله میرزا باقر متخلص به‌سمندر است (. . .) .

این برف و وبا در بین مردم معروف به " وبای سرداری " و " برف سرداری " است . و در زمان محمد حسن خان سردار ابروانی اتفاق افتاده است و مصنف تاریخ کرمان نیز می‌نویسد : " سال دویم حکومت سردار در کرمان برفی آمد که از یک ذرع معمول متجاوز بود و هرگز در شهر کرمان و بلوکات آن این نوع برف کسی مشاهده نکرده بود و خرابی زیاد وارد آورد . منجمه درخت انگور و انجیر و انار از آن برف در نرفت) .

به استثناء همین کتاب مدت حکومت محمد حسن خان سردار حاکم کرمان - از ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۱ ادامه داشته و همان گونه که در کتاب فرماندهان کرمان مذکور است سال ۱۲۶۹ باید سال وبا و برف سرداری معروف کرمان باشد .

بقیه از صفحه ۶۸

عموما " عازم زاویه مقدسه گردیدند زنها روبراک سلطنت کردند دولتیشان آنچه خواستند جلوگیری نمایند ممکن نشد ولی امیر خان سردار روز پنجم شب قبل از ظهر آقایان را به حضرت عبدالعظیم عودت داد . همان روز این مشروح به اوراق متعدد در زاویه مقدسه و در شهر بدست مردم مطرح کلام است . به‌عموم مردم امر کرده است . (ادامه دارد)